



## استعاره‌های جهتی نهج البلاغه از بعد شناختی

حسین ایمانیان<sup>۱\*</sup>، زهره نادری<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۲۷

### چکیده

یکی از مهم‌ترین پدیده‌های مورد بررسی در رویکردهای نوین زبان‌شناسی، صنعت استعاره است که بر پایه‌ی دیدگاه‌های تازه، نه تنها ابزاری زیبایی‌شناسی بلکه به‌عنوان ابزاری فرازبانی که نظام مفهومی انسان را شکل و به اندیشه، رفتار و زبان او جهت می‌دهد، شناخته می‌شود. بر این اساس، استعاره بخش گسترده‌ای از ارتباط‌های گفتاری ما را تشکیل می‌دهد به‌گونه‌ای که نمود آن را در زندگی روزمره و تجارب خویش می‌توانیم ببینیم. استعاره‌های جهتی با بخشیدن جهت‌های مکانی به مفاهیم، میان آن‌ها پیوند ایجاد می‌کنند؛ این جهت‌های مکانی از یک سو ریشه در تجربیات ما دارند و از دیگر سو، به نظام مفهومی ما، هارمونی و زیبایی می‌بخشند. با بررسی استعاره‌های جهتی بالا و پایین، درون و بیرون، مرکزی و حاشیه‌ای، روشن می‌شود که نقش اندیشه‌ی انسان در ترسیم یک نوع فضای هندسی در این‌گونه استعاره‌ها، پُررنگ است.

زبان به کار رفته در متون دینی به‌علت سر و کار داشتن زیاد با مفاهیم انتزاعی، حوزه‌ی مناسبی را برای بررسی گونه‌های استعاره فراهم می‌کند؛ اگرچه زبان، جامعه و دوره‌ای که نهج البلاغه در آن آفریده شده و تا چند سده پس از آن، بیشتر مجال ظهور تشبیه بوده است تا استعاره. در جستار پیش‌رو پس از تعریف استعاره و برشمردن مهم‌ترین تفاوت‌های دو نگاه سنتی و نوین به این آرایه، به بررسی بعد جهتی برخی از استعاره‌های شناختی نهج البلاغه پرداخته شده است. در استعاره‌های نهج البلاغه معمولاً جهت‌های مرکز، درون و بالا نسبت به جهت‌های حاشیه‌ای، بیرون و پایین، اندیشه یا ارزش برتری را آینگی می‌کنند. این نوع نگاه به استعاره‌های نهج البلاغه ما را در شناخت بهتر هدف گوینده و ایده‌ی فکری او، نوع مخاطب، موقعیت ایراد سخن و سازگاری یا ناسازگاری موسیقایی عبارت استعاری با مدل‌ل آن و... یاری می‌رساند.

**کلید واژه‌ها:** نهج البلاغه، استعاره، رویکرد سنتی و نوین استعاره، استعاره‌ی جهتی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان  
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

\*: نویسنده مسئول

## مقدمه

واژه‌ی استعاره (metaphor)، از واژه‌ی یونانی (metaphora) گرفته شده که خود مشتق از meta به معنای «فرا» و pherein به معنای «بردن» است. مقصود از این واژه دسته‌ی خاصی از فرآیندهای زبانی است که در آن‌ها جنبه‌هایی از یک چیز به چیز دیگر، «فرا برده» یا منتقل می‌شوند، به نحوی که از شیء دوم به گونه‌ای سخن می‌رود که گویی شیء اول است (هاوکس، ۱۱). استعاره نزد فیلسوفان مسلمان، قیاس مختصری است که دو مقدمه‌ی آن حذف و به نتیجه، بسنده شده است.

ظاهراً ارسطو است که در کتاب فن شعر، نخستین تعریف از استعاره را بدین گونه ارائه داده است: استعاره عبارت از این است که اسم چیزی را بر چیزی دیگر نقل کنند و نقل هم یا نقل از جنس به نوع است یا نقل از نوع به جنس یا نقل از نوع به نوع است و یا نقل به حسب تمثیل است (زرین کوب، ۱۵۲). شیخ عبدالقاهر جرجانی نیز در بخش اول کتاب اسرارالبلاغه تعریفی همانند تعریف ارسطو آورده است و می‌گوید: بدان که استعاره به طور خلاصه این است که برای لفظ در وضع لغوی اش، معنای اصلی و شناخته شده‌ای باشد و شواهد، نشان بر تخصیص لفظ برای آن معنی باشد اما شاعر یا غیرشاعر آن لفظ را در نقلی غیرلازم، در غیر آن معنی به کار ببرد (جرجانی، ۲۷). ولی سکاکی (متوفی قرن هفتم) معتقد است که استعاره از شئون الفاظ نیست بلکه از شئون معانی یعنی از اعمال مخصوص ذهن است و در مورد عمل استعاره هیچ‌گاه لفظ از جای خود تکان نمی‌خورد و در غیر معنای اصلی خود استعمال نمی‌شود؛ استعاره حقیقتاً یک عمل نفسانی و ذهنی است یعنی انسان در ذهن خود فرض و اعتبار می‌کند که مشبه یکی از مصادیق مشبه‌به است و خارج از آن‌ها نیست... (طباطبایی، ۱۴۹/۲).

روشن شد که منظور ارسطو و جرجانی از استعاره، نهادن نام یک چیز بر چیز دیگر، و به باور سکاکی، بخشیدن حد و ماهیت یک چیز به چیز دیگر است. اما جرجانی و ارسطو در جریان استعاره، هرگز به نقل اسم بدون معنا یا نقلی که در آن معنا به‌شمار نیاید، باور ندارند. جرجانی در اسرارالبلاغه در این باره چنین می‌نویسد: بدان که گاه استعاره را از جهت لفظ می‌یابی درحالی که اگر دقت کنی می‌بینی که ناظر به نوع دیگر استعاره یعنی استعاره از جهت معنا است از جمله این سخن است: «إنه لغلظ الجحافل و غلیظ المشافر»؛ زیرا این سخنی است که در جایگاه نکوهش گفته می‌شود، مانند این که گفته شود: گویی لب او در درشتی مانند لب شتر یا اسب است (جرجانی، ۳۱). رویکرد نوین استعاره هم که در سطرهای پسین بدان می‌پردازیم، استعاره را تنها پدیده‌ای در سطح واژگان ندانسته بلکه نقش اندیشه را در آن، محوری و مهم می‌داند.

اما درباره‌ی اهداف استعاره که جستار پیش رو با آن در پیوند است در کتاب‌های بلاغی گذشته، بسیار مفصل سخن گفته شده است؛ از جمله ابوهلال عسکری در این باره می‌نویسد: استعاره، عبارت را از جایگاه کاربرد حقیقی خود در اصل لغت، با هدفی ویژه به مفهوم دیگری منتقل می‌کند. هدف از این کار، یا شرح و روشن‌سازی معناست و یا مبالغه و تأکید معنی (عسکری، باب هشتم، فصل اول، ۲۰۵) و رساندن معنای

بسیار با واژگان اندک، تجسم معقول و تصویر آن، تشخیص و تمییز محتوا به جهت جان‌بخشیدن به جماد و ... است (فاضلی، ۳۲۹ و ۳۳۰).

از آن‌جا که درک استعاره، گذر از معانی حقیقی یا مرکزی واژه به معانی مجازی یا حاشیه‌ای آن را می‌طلبد، می‌توانیم بگوییم که استعاره در مرحله‌ی نخست پیامد تخیل در ذهن گوینده است و خواننده هم برای فهم آن باید با کمک گرفتن از نیروی تخیل، از معنای مرکزی به معنای حاشیه‌ای، عبور کند. پس تلاش ذهنی خواننده برای فهم استعاره، امری بایسته است اما اگر فهم استعاره، پیچیده و سخت شود به گونه‌ای که تلاش او یک‌سره وقف فهم معنای حاشیه‌ای یا مجازی و گره‌گشایی از معمای استعاره شود، پیامدش تفسیرهای گاه غیرمنطقی خواننده خواهد بود.

وجود بسیاری از استعاره‌های نهج البلاغه تنها به دلیل انتزاعی بودن مفاهیم این متن است و گرنه با توجه به زبان و جامعه و زمان آن که آغاز دوره‌ی اسلامی است، مجالی برای ظهور استعاره به شکل گسترده، نه در شعر و نه در نثر، نیست. دوره‌ای که این متن در آن آفریده شده و تا چند سده پس از آن، عصر ظهور تشبیه و تمثیل یا «Allegory» است و نه استعاره و تخیل یا «Metaphor».

درباره‌ی استعاره در نهج البلاغه تاکنون نوشته‌های زیادی گردآوری شده است. در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج البلاغه» نوشته‌ی مهتاب نورمحمدی و همکاران به بررسی استعاره‌های نهج البلاغه از بعد زبان‌شناسی شناختی پرداخته شده است. نویسندگان این جستار ضمن بیان اصول نظری استعاره‌ی معاصر به تحلیل برخی از استعاره‌های نهج البلاغه بر پایه‌ی این اصول پرداخته و بر بایستگی تحلیل شناختی استعاره‌های این کتاب، تأکید کرده‌اند؛ اما سخنی درخور درباره‌ی استعاره‌های جهتی این کتاب نیاورده‌اند. در مقاله‌ای دیگر با عنوان «استعاره‌های جهتی قرآن با رویکرد شناختی» نوشته‌ی عالیبه کردزعفرانلو به بررسی برخی استعاره‌های جهتی قرآن پرداخته شده است. مقاله‌ی «بررسی تصویر استعاری دنیا در خطبه‌های نهج البلاغه» نوشته‌ی مرتضی قائمی و همکاران نیز به بررسی استعاره‌های با محوریت دنیا بر پایه‌ی دیدگاه‌های سنتی، پرداخته است.

از میان کتاب‌های در پیوند با بلاغت نهج البلاغه هم می‌توان به کتاب «تحلیل ارکان استعاره‌های پیچیده‌ی نهج البلاغه» نوشته‌ی محمد ادیبی‌مهر و کتاب «صنایع ادبی در کلام امام علی(ع)» نوشته‌ی کریم زمانی و ... اشاره کرد که همگی بر پایه‌ی اصول سنتی استعاره و بیان نوع استعاره و نوع تشبیه به کار رفته در آن از جهت معقول یا محسوس بودن، نوشته و بیش‌تر از شرح نهج البلاغه نوشته‌ی این‌میثم بحرانی، برگرفته شده است. اما تا آن‌جایی که ما می‌دانیم نوشته‌ای که با رویکرد نوین استعاره به بررسی استعاره‌های نهج البلاغه پرداخته باشد، گردآوری نشده است.

بیش‌تر آن‌چه درباره‌ی استعاره و مجاز نزد سخن‌سنجان گذشته‌ی اسلامی آمده است بر نقش، کارایی و نیز اهداف این فنون در سخن، تأکید می‌کند؛ اما بر پایه‌ی آن‌چه در رویکردهای نوین استعاره آمده است، دیگر نمی‌توان نگاهی چنین کوتاه و گذرا یا سطحی به استعاره‌های به‌کار رفته در متون ادبی و غیرادبی داشت. پژوهش‌های تازه‌تر در عرصه‌ی بلاغت، ما را به برداشت آگاهی‌ها و مفاهیم یا مدلول‌های

بیشتری از سخنان استعاری، راهنمایی می‌کند. بر این اساس با مطالعه‌ی استعاره بر پایه‌ی دیدگاه‌های نوین می‌توان به‌نوع مخاطب، هدف گوینده و ایده‌ی فکری او، موقعیت ایراد سخن، سازگاری یا ناسازگاری موسیقایی عبارت استعاری با مفهوم (مدلول) آن و ... دست یافت. این که آیا می‌توان چنین آگاهی‌هایی را از استعاره‌های جهتی نهج‌البلاغه برداشت کرد یا خیر؟ پرسشی است که در این جستار خواهان پاسخ‌گویی به آن هستیم.

از آنجایی که رویکردهای نوین استعاره به فهم بهتر زبان کمک می‌کند، در ادامه به مهم‌ترین ویژگی‌های آن در مقایسه با دیدگاه‌های قدیم به‌ویژه نزد دانشمندان و سخن‌سنان مسلمان، می‌پردازیم.

### • هم‌سنجی میان رویکرد نوین استعاره با رویکردهای سنتی آن:

استعاره از جمله مباحثی است که از دیرباز تاکنون در حوزه‌ی زیبایی‌شناسی هنر و ادبیات، مورد بررسی قرار گرفته است و امروزه بخش گسترده‌ای از دیدگاه‌های زبان‌شناسان را به خود اختصاص داده است. اهمیت استعاره تا بدان جااست که برخی زبان‌شناسان آن را در بخش وسیعی از زندگی روزمره و گفتار معمول دخیل می‌دانند. این امر (حضور استعاره در جای‌جای زندگی و سخنان روزمره) چیزی است که رویکرد نوین استعاره، نگاه ویژه‌ای به آن دارد. افزون بر این، دیدگاه سنتی استعاره باور دارد که تفکر عقلانی به‌هیچ وجه با طبیعت بدن و مغز شکل نمی‌گیرد؛ در حالی که رویکرد نوین، این دیدگاه را رد کرده و می‌گوید: استعاره اولاً و بالذات در دستگاه مفهومی شکل می‌گیرد و ثانیاً و بالعرض در واژه‌ها و جملات. لیکاف و جانسون در کتاب «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم» به بررسی بیش‌تر این اختلاف‌ها پرداخته‌اند؛ از جمله این‌که:

الف. عبارت‌های استعاری قراردادی در زبان روزمره، در شمار استعاره‌های مرده (metaphors dead) به‌شمار می‌آیند؛ بدین‌معنا که استعاره‌ها وجوه شباهت از پیش‌موجود میان مدلولات معمولی واژه‌ها و مدلولات استعاری آن‌ها را نشان می‌دهند. به دیگر سخن، استعاره‌ی مرده استعاره‌ای است که به‌دلیل کاربرد زیاد، به‌صورت کلیشه‌ای درآمده و در واقع جنبه‌ی واقعیت‌گریزی یا هنجارشکنی خود را از دست داده است.

یکی از متونی که می‌توان با تیزبینی در آن استعاره‌های زنده، پویا و مفهومی زیبایی را دید، متن قرآن است. برای نمونه یکی از پرکاربردترین واژه‌های مربوط به حوزه‌ی مفهومی گیاه، «ریشه» است که در جمله‌های بسیاری در فارسی و عربی نمود پیدا کرده و آنقدر مورد استفاده قرار گرفته که به یک استعاره‌ی مرده تبدیل شده است. در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی ابراهیم: «يُثِبْتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» از «قول ثابت» سخن به میان آمده که در واقع از ویژگی‌های شجره‌ی طیبه است که ریشه در زمین دارد؛ برخلاف واژه‌ی «کفر» که به درختی از ریشه‌کننده شده، مانند گشته است و هیچ‌گونه ثباتی ندارد: «لَا يَغْرَبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ» (آل عمران: ۱۹۶).

در دو آیه‌ی یادشده بدون استفاده از واژه‌ی «ریشه»، بر مفهوم آن تأکید شده است. در برخی آیات هم که حوزه‌ی مفهومی گیاه، نقش مهمی در مفهوم‌سازی دارد واژه‌ای که به‌طور مستقیم بر گیاه دلالت کند، دیده نمی‌شود؛ نمونه‌ی آن آیه‌ی ۲۶۴ سوره بقره است: «فمثلہ کمثل صفوان علیہ ترابٌ فأصابہ وابلٌ فترکہ صلداً لا یقدرون علی شیءٍ مِّمَّا کسبوا». در این آیه با ارائه‌ی یک تصویر ذهنی از لایه‌ی سطحی خاک بر فراز سنگی سخت که شرایط خوبی برای رشد گیاه ندارد، واژه‌ی گیاه در ذهن تداعی می‌شود. آیه‌هایی که به‌عنوان نمونه آورده شد، بیان‌گر وجود استعاره‌های زنده در پرکاربردترین زوایای زندگی روزمره ما می‌باشند و نشان می‌دهند که نظام مفهومی ما آن‌قدر گسترده و با اهمیت است که می‌تواند دو اصل «تعلیق معنی» و «واقعیت‌گریزی» را که در تعریف استعاره‌ی زنده از آن سخن به‌میان می‌آید، در فعالیت‌های ذهنی روزانه و در برخورد با متن‌ها و امور مختلف نشان دهد.

ب. رویکرد سنتی استعاره، باور دارد که تنها استعاره‌هایی وجوه شباهت را نشان می‌دهند که همانندی از پیش موجود میان مدل‌های معمول واژه‌ها و مدل‌های استعاری آن‌ها، وجود داشته باشد (p.119, Lakoff and Johnson: 2003). رویکرد نوین استعاره با ارائه‌ی دلایلی این دیدگاه را رد می‌کند و باور دارد در بسیاری از موارد وجوه شباهتی از پیش وجود ندارد به‌دیگر سخن، خود نگاشت‌های میان حوزه‌ها، شباهت‌هایی را به‌وجود می‌آورند. در برخی موارد هم میان دو حوزه‌ی مبدأ و مقصد شباهتی وجود دارد ولی استعاره آن را نشان نمی‌دهد؛ به‌عنوان نمونه استعاره‌ی مفهومی «دانستن، دیدن است» پایه‌ی استعاره در فرازهایی چون «من نیت شما را می‌بینم» قرار می‌گیرد. در حوزه‌ی مبدأ، دیدن معمولاً مستلزم دانستن است. بنابراین حوزه‌ی مبدأ «دیدن» و حوزه‌ی مقصد «شناخت»، هر دو مستلزم دانستن هستند؛ با وجود این جمله‌ی بالا وجوه شباهت میان این دو حوزه را بیان نمی‌کند زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند نیت شخص دیگری را به‌صورت واقعی ببیند. صرف وجود مفاهیم مشترک میان دو حوزه، سبب نمی‌شود که استعاره، حتماً شباهت را بیان کند (Lakoff and Johnson, 1999: 122-127).

ت. بر پایه‌ی دیدگاه سنتی، استعاره با واژه و نه با اندیشه، در پیوند است. برای نقد این دیدگاه بیابید به نمونه‌ی: «استدلال، جنگ است»، توجه کنیم. این استعاره در بسیاری از تعابیر زبانی ما بازتاب می‌یابد و به دیگر سخن، پایه‌ی آن‌ها قرار می‌گیرد؛ برخی از این تعابیر عبارتند از: ادعاهای شما غیرقابل دفاع است؛ او به نقاط ضعف استدلال من حمله کرد؛ انتقادات او درست هدف‌گیری شده بود؛ من استدلالش را درهم کوبیدم؛ تاکنون در هیچ مباحثه‌ای بر او پیروز نشده‌ام؛ موافق نیستی؟ خیلی خوب، تسلیمم؛ اگر آن استراتژی را به‌کار ببندی، او نابودت می‌کند؛ همه‌ی استدلال‌هایم را سرنگون کرد و....

در تحلیل این استعاره می‌توان گفت که موضوع، تنها به کاربرد واژگان در پیوند با نبرد برای مباحثه در گفتگوها ختم نمی‌شود. ما می‌توانیم عملاً در گفتگوها پیروز شویم یا شکست بخوریم، طرف گفتگو را به چشم یک حریف ببینیم، به مواضعش حمله و از مواضع خودمان، دفاع کنیم، پیشروی یا عقب‌نشینی کنیم، نقشه بکشیم و تدابیری بیاندیشیم و اگر موضعی را غیرقابل دفاع ببینیم، رهاش کنیم و خط حمله‌ی جدیدی پیش بگیریم. پس بسیاری از کارهایی که در هنگام مباحثه انجام می‌دهیم، تا حدی توسط مفهوم

نبرد ساختار یافته‌اند، هرچند نبردی عینی در کار نیست اما نبردی لفظی در میان است و ساختار یک مباحثه - شامل حمله، ضد حمله، دفاع و ... - نشان از این واقعیت دارد.

عبارت «مباحثه، جنگ است»، استعاره‌ای است که نشان می‌دهد ما در چه حوزه‌ی فرهنگی و با چه مشخصه‌ها و چهارچوب‌هایی زندگی می‌کنیم. اکنون فرهنگی را در نظر بگیرید که در آن مباحثه به مثابه جنگ تلقی نشده است؛ در آن صورت دیگر کسی پیروز نمی‌شود یا شکست نمی‌خورد و حمله، دفاع، پیشروی یا عقب‌نشینی دیگر معنی ندارد. فرهنگی را در نظر بگیرید که در آن مباحثه مانند نوعی بازی تلقی شده است مردم آن به گونه‌ای متفاوت از استدلال، سخن خواهند گفت و آن را به نحو دیگری تجربه خواهند کرد؛ پس ما که استدلال را نوعی جنگ می‌دانیم، دیگر کار آن‌ها را استدلال نخواهیم دانست. اگر کسی به استدلال در دو فرهنگ نگاه کند، در خواهد یافت که یک صورت گفتاری واحد، در فرهنگی در چهارچوب جنگ و در فرهنگ دیگر در چهارچوب بازی، ساختار یافته است. این مثال در واقع نشان می‌دهد که چگونه یک مفهوم استعاری (استدلال، جنگ است) به تجربه و کار ما ساختار می‌دهد (رک: Lakoff and Johnson: 2003، pp 4-5).

همان‌گونه که می‌بینیم این استعاره تنها به سطح واژگانی محدود نشده است و اندیشه‌ی بشری در آن اهمیت بسیاری دارد. با تکیه به معیارهای سنتی استعاره، تنها مفهوم «جنگ» را از این فراز برداشت می‌کردیم در حالی که با توجه به رویکرد نوین، می‌بینیم که این عبارت چه حوزه‌ی معنایی گسترده‌ای در برمی‌گیرد و در واقع این اندیشه‌ی بشری است که نقش مهمی در مفهوم‌سازی در ارتباط با زندگی روزمره، بازی می‌کند.

از آن‌جاکه می‌خواهیم استعاره‌های جهتی را در نهج‌البلاغه بررسی کنیم، نمونه‌هایی از استعاره‌های موجود در خطبه‌های این کتاب را با توجه به بعدشناختی، تحلیل می‌کنیم. به نمونه‌ی زیر نگاه کنیم: علی(ع) در خطبه‌ی شناخته‌شده‌ی شقشقیه در جایگاه خودستایی و افتخار به دانش و باور خود می‌گوید: «ینحدر عنی السیل» (خطبه‌ی ۳): سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است.<sup>۱</sup> در این فراز، اندیشه و تجربه‌ی بشری، ما را از مرز واژگان به کار رفته و چهارچوب معانی قراردادی یا نخستین آن‌ها، فراتر می‌برد و به افق‌های تازه‌ای رهنمون می‌سازد: منظور، تنها روان گشتن سیل از یک مکان بلند نیست تا تنها اشاره به دانش والا و دست‌نیافتنی علی باشد بلکه از این عبارت، مفاهیم بسیاری را می‌توان برداشت کرد؛ از جمله این‌که: جایگاه بلندی چون ستیغ کوه، جای ذخیره شدن باران و برفی است که پس از آب‌شدن به دشت‌های پست اطراف، سرازیر می‌شود. بنابراین دانش علی نیز چون سیلی، به‌سوی اندیشه‌های ناآگاه و کم‌شناخت در حرکت است و آن‌ها را سیراب می‌کند. اگر به گزارش‌های تاریخی نیز نگاهی داشته باشیم، درستی این امر آشکار می‌شود که البته ما را در این‌جا با نشانه‌های برون‌متنی، کاری نیست. فراز یادشده می‌تواند به مواردی دیگر چون نزدیکی علی(ع) به سرچشمه‌ی وحی و ... نیز

۱. در برگردان فرازهای نهج‌البلاغه در این جستار از ترجمه‌ی محمد دشتی از این کتاب، استفاده شده است.

اشاره داشته باشد. پس روشن است که ما تنها با دسته‌ای از واژگان با معانی نخستین و قراردادی آن‌ها سر و کار نداریم.

زبان استعاری، دامنه‌ی گسترده‌ای دارد و به کمک دو عنصر اندیشه و تجربه، می‌توانیم نمود آن را در جای‌جای سخن‌ها و اصطلاح‌های روزمره، ببینیم. همه‌ی ما روزانه بارها جمله‌های زیر را در سخنان خود به کار می‌بریم: فلانی از نردبان ترقی بالا رفت؛ از شادی پر درآورد؛ سرت را بالا بگیر و از چیزی خجالت نکش و .... همان‌گونه که می‌بینیم اندیشه‌ی انسان، نقش آشکاری در مفهوم‌سازی‌های تازه از گفتارهای روزمره‌ی او دارد. در واقع این اندیشه‌ی انسان است که توانسته بر تن بسیاری از واژگان و عبارات‌ها که چهارچوب گسترده کاربردی خود را به دلایل گوناگون از دست داده‌اند، جامه‌ای نوین و بس گشاده‌تر بپوشاند و بسیاری از استعاره‌های مرده را دوباره زنده کند.

شاید بیهوده نباشد اگر بگوییم فرآیندهای اندیشه‌ی انسان عمدتاً بر پایه‌ی استعاره، سوار شده و نظام عقلی او به گونه‌ای استعاری، سازمان‌یافته و تعریف شده است. «لیکاف و جانسون در دیدگاه خود که آن را دیدگاه نوین استعاره نامیده‌اند، نشان می‌دهند که استعاره امری اساساً تزئینی و یا مخصوص زبان ادبی نیست و حتی مخصوص زبان نیست بلکه در اندیشه و کارهای هر روزه و در زندگی روزمره‌ی ما جاری و روان است. به باور این دو سخن‌سنج، نظام تصویری ذهن بشر که اندیشه و عمل او بر پایه‌ی آن قرار دارد، در ذات خود استعاری است. افزون بر اینکه این دو، عقیده دارند که استعاره ابزاریست برای مفهوم‌سازی از یک تجربه‌ی انتزاعی براساس تجربه‌ای ملموس‌تر. بنابراین هر استعاره‌ای دو حوزه دارد: یک حوزه‌ی مبدأ و یک حوزه‌ی مقصد. برای نمونه در جمله‌ی: «علی آدم سردی است» و یا «او از ما به گرمی استقبال کرد»، حوزه‌ی مبدأ استعاره، دربردارنده‌ی واژگانی مربوط به حس لامسه (سرما و گرما) است و حوزه‌ی مقصد، بیانگر تجربه‌ای انتزاعی (صمیمیت) (نک: گلغام، ۶۳). در واقع استعاره‌ی شناختی به معنای بیان مفاهیم یک حوزه‌ی ذهنی در قالب حوزه‌ی دیگر که ملموس‌تر است، می‌باشد. حوزه‌ی ذهنی نخست را حوزه‌ی مقصود گویند که معمولاً انتزاعی است و همان مستعار له می‌باشد و حوزه‌ی محسوس مقابل آن را که همان مستعار منه است، حوزه‌ی مبدأ گویند.

ج. دیدگاه نوین استعاره، برخلاف دیدگاه سنتی، معتقد است که مفاهیم و زبان قراردادی روزمره، تحت‌اللفظی است و هرگز ممکن نیست استعاری باشد (Lakoff and Johnson: 2003:119) لیکاف در جایی دیدگاه خود را در این باره چنین بیان کرده است: ۱. زبان قراردادی روزمره، تحت‌اللفظی است و به هیچ وجه استعاری نیست. ۲. هر موضوعی را می‌توان تحت‌اللفظی و بدون استعاره فهمید. ۳. تنها زبان تحت‌اللفظی ممکن است راست و یا دروغ باشد. ۴. همه‌ی تعاریفی که واژه‌نامه‌ها ارائه می‌دهند، تحت‌اللفظی‌اند نه استعاری. ۵. همه‌ی مفاهیمی که در دستور زبان یک زبان به کار می‌روند، تحت‌اللفظی‌اند و هرگز استعاری نیستند (همان، ۱۸۷).

در نقد دیدگاه سنتی استعاره باید گفت که ما گاه مفاهیم مربوط به یک حوزه را در قالب حوزه‌ای دیگر می‌فهمیم؛ برای نمونه چون می‌گوییم: «ما در قرن بیستم هستیم»، از قرن که بخشی از زمان است، یک

حوزه‌ی مکانی را قصد کرده‌ایم. در واقع حوزه‌ی مبدأ، قلمرو معنای تحت‌اللفظی و حوزه‌ی مقصد، قلمرو معنای استعاری است. نمود این امر را در متن قرآن نیز می‌بینیم آن‌جا که آمده است: «یصلونها یوم الدین»: (انفطار: ۱۵): روز جزا وارد آن می‌شوند و می‌سوزند. در این آیه، واژه‌ی «یوم» (روز)، به‌عنوان یک مکان ثابت در نظر گرفته شده است که کافران وارد آن می‌شوند و در آن‌جا می‌سوزند. نیز می‌بینیم که «ناظران» (کافران) در جایگاه بیندگانی متحرک قرار دارند که به‌سوی مکان سوزاندن و مجازات در حرکتند. استعاره‌های مکانی با تصویر فضای هندسی که در ذهن ایجاد می‌کنند، مفهومی تازه و در نتیجه درکی تازه‌تر بر اندیشه‌ی ما می‌افزایند. در این نمونه دیدیم که دیدگاه سنتی استعاره که زبان قراردادی روزمره را تحت‌اللفظی می‌داند، نمی‌تواند همیشه و همه‌جا، مصداق داشته باشد.

ما در زندگی روزمره خود با استعاره‌هایی در پیوندیم که کاملاً استعاری بوده و اگر تنها معنای تحت‌اللفظی آن‌ها را در نظر بگیریم، به‌مفهوم واقعی آن‌ها نخواهیم رسید. اگر بپذیریم که زبان روزمره‌ی ما همیشه تحت‌اللفظی است، پس مفاهیمی را که برای نمونه از عبارت: «وقت، پول یا طلاست» برداشت می‌شود، باید بی‌معنا بدانیم. بنابراین از عبارت بالا مفاهیمی تازه را می‌توان برداشت کرد که جمله‌ی درست هستند از جمله: فرصتی ندارم تا در اختیار شما بگذارم؛ این روزها وقتت را صرف چه کارهایی می‌کنی؟؛ تا حالا وقت زیادی صرف او کرده‌ام؛ وقت کافی ندارم تا به آن کار اختصاص دهم؛ وقت شما دارد تمام می‌شود.

### استعاره‌های جهتی

استعاره‌ی جهتی، پدیده‌ای است که بر مبنای تجربه‌های فیزیکی و فرهنگی انسان شکل می‌گیرد و در آن، نظامی کلی از مفاهیم با توجه به یک‌سری مفاهیم دیگر، سازمان‌دهی می‌شوند. لیکاف و جانسون اشاره می‌کنند که استعاره‌ها ممکن است در فرهنگ‌های گوناگون، متفاوت باشند اما در عین حال بر این باورند که استعاره، دل‌خواهی نیست و ریشه در تجربه‌های فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی ما دارد (سجودی، ۱۳۰).

این جهت‌ها با بخشیدن صورت مکانی به‌برخی مفاهیم، آن‌ها را با یکدیگر پیوند می‌دهند. وظیفه‌ی این نوع استعاره‌ها بیش از هر چیز، برقراری انسجام در نظام مفهومی انسان است. ما براساس تجربیات فیزیکی خود همچون حرکت، نیرو وارد کردن، درهم شکستن موانع، کنش و واکنش، چرخش، ارتباط دوری و نزدیکی و جهت و... ساخت‌های مفهومی بنیادینی را برای خود ایجاد می‌کنیم و آن‌ها را در اندیشیدن به موضوعات انتزاعی به‌کار می‌بریم (صفوی، ۲۷۳). تقابل بالا و پایین، روبه‌رو یا پشت‌سر، چپ و راست، مرکز یا حاشیه، درون یا بیرون، همه از این دست به‌شمار می‌روند. هر کدام از این جهت‌ها در تعامل مستقیم با جهت مقابل در ذهن ما، به شکل صورت‌های هندسی متصور می‌شوند و شخص خود را در جایگاه یک مکان نسبت به جهت‌های دیگر در نظر می‌گیرد. هریک از این جهات فیزیکی را می‌توان در استعاره‌هایی که در نهج‌البلاغه آمده، مشاهده و بررسی کرد.



اکنون به تحلیل نمونه‌هایی از این استعاره‌ها در چند جهت یاد شده می‌پردازیم:

### ۱. جهت بالا و پایین

استعاره‌ی جهتی بالا و پایین نمودی از تجربه‌ی انسان در روند روزمرگی او به‌شمار می‌آید. جهت بالا در استعاره‌های متداول زندگی، نسبت به جهت پایین، از کاربرد بیش‌تری برخوردار است. در این‌گونه استعاره‌ها نقش اعضای بدن دارای اهمیت فراوانی است. به اعتقاد معناشناسان شناختی، برخی کاربردهای استعاری در زبان مانند «روح پروراز کرد» و «از خنده افتادم» که نشان‌دهنده‌ی مفهوم شادی در بالا و غم در پایین است، ما را به این تجربه می‌رساند که گویی این دسته از استعاره‌ها بر تجربه‌های جسمانی، پای‌بندند زیرا به ما می‌گویند که آن چه قرار است خوب باشد در بالا و آن چه بد است، در پایین قرار دارد (صفوی، ۳۶۹).

معناشناسی شناختی در نظریه‌ی معاصر استعاره معتقد است که معنا براساس تجربه به‌ویژه تجربه‌ی انسان از ساختار بدنی‌اش، شکل می‌گیرد. به اعتقاد جانسون آن چه که انسان تجربه می‌کند، آن چه که می‌تواند برای او معنی داشته باشد و چگونگی تجربه و درک آن، کاملاً به ساختار بدنی او وابسته است (Lakoff and Johnson, 2003: 109). به این جمله‌ها دقت کنیم؛ از شادی پر درآوردیم؛ از ناراحتی سرش را پایین انداخت؛ سرت را بالا بگیر؛ کارگر تحت سلطه‌ی کارفرما و تحت کنترل اوست. این استعاره‌ها میان فعل انسان و آن چه در جهات یافت می‌شود، نوعی رابطه‌ی مکانی به‌وجود می‌آورند. ما در زندگی روزمره‌ی خود با استعاره‌هایی برخورد داریم که نشان می‌دهند شادی و کامیابی با جهت بالا و ناراحتی، شکست، بیماری و جهل با جهت پایین، در پیوند هستند.

معمولاً استعاره‌های دارای جهت مکانی «بالا»، با معنا یا رویداد یا احساس مثبت همراهند در حالی که استعاره‌های جهتی «پایین» معنی، رویداد یا احساس منفی را القا می‌کنند؛ به دیگر سخن، مفاهیم خوب و ارزشمند در بالا و مفاهیم بی‌ارزش و یا ضعیف در پایین، مفهوم‌سازی می‌شوند (کردزغفرانلو و حاجیان، ۱۳۶).

این از سرشت هر زبانی‌ست که برای معانی بارزش از واژه‌های نشان بر پستی و فرود و برای مفاهیم والا از واژه‌های دال بر بزرگی و فراز، بهره بگیرد. چنین امری به‌ویژه در استعاره‌های جهتی نمود بیشتری دارد؛ بدین‌گونه که معمولاً برای امور ارزشمند از جهت‌های والا - اگر نگوئیم بالا - استفاده می‌شود. این که نگفتیم جهت بالا به این دلیل است که گاه استعاره‌ای بر جهت پایین دلالت دارد اما از آن جا که در برخی موقعیت‌ها، ژرفا و عمق (جهت پایین) ارزشمندتر از رأس و سطح (جهت بالا) است، از این رو ما چنین استعاره‌ای را در جهت حرکتی والا، به‌شمار می‌آوریم. مانند واژه‌ی «دریا» که ژرفای آن را به‌دلیل دربرداشتن گهر و مروارید، از سطح آن بارزش‌تر می‌دانیم.

در استعاره‌های جهتی نهج‌البلاغه، گاه خود واژه‌ی مستعار بر نوع جهت دلالت دارد مانند «ته مانده‌ی غذا در دهان» که به‌دنیا، مانند شده است (حکمت ۴۵۶) و گاه قرینه، نشانه یا یکی از لوازم طرفین تشبیه، بر آن دلالت دارد مانند فراز «لا یناله غوص الفطن» که واژه‌ی غوص قرینه‌ای است برای نشان دادن نوع

جهت استعاره. اکنون به چند فراز از خطبه‌های نهج البلاغه اشاره می‌کنیم که در آن استعاره‌های جهتی بالا و پایین آمده است.

• «ینحدر عنی السیل» (خطبه‌ی ۳): سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است<sup>۱</sup>. براساس آن چه در کتاب‌های بلاغی گذشته می‌خوانیم دانش (مستعار له) به سیل (مستعار منه) با وجه شبه فراوانی یا زندگی‌بخشی، مانند شده است و چون مستعار منه آمده، آن را استعاره‌ی تصریحیه می‌گوییم. همان‌گونه که گفتیم در استعاره‌های جهتی، مکان نقش مهمی را ایفا می‌کند و در برابر جهتی دیگر قرار می‌گیرند. در فراز یادشده، ذهن خواننده جایگاه مرتفعی را که در واقع سرچشمه‌ی آب فراوان است و به سوی دشت‌هایی که در بخش‌های پایین قرار دارند سرازیر می‌شود، ترسیم می‌کند. این تصویر یک نوع برتری را به سرچشمه‌ای که در بالا قرار دارد، می‌بخشد. در این فراز از خطبه، امام خود را از نظر دانش در جایگاهی می‌داند که دیگران را یارای هم‌آوردی با آن نیست. تعبیر «ینحدر» (سرازیر می‌شود) و «لا یرقی» (بالا نمی‌رود) که پس از این عبارت آمده و در جهت‌های مخالف یکدیگر قرار دارند، بیان‌گر این نکته‌ی ریز است که علی(ع) دانش و شناخت خود را به کوه عظیمی تشبیه کرده که دارای قله‌های بسیار مرتفعی است و طبیعت این‌گونه قله‌ها این است که باران آسمانی را در خود جای دهد و پیاپی بر زمین‌ها و دشت‌های اطراف، روان سازد و از دیگر سو هیچ پرنده‌ی دور پروازی نتواند به آن قله‌ها راه یابد.

- «لا یرقی الی الطیر» (خطبه‌ی ۳): مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. علی(ع) جایگاه انسانی، باوری و دانش خود را به کوهی بلند، مانند کرده است. یعنی پدیده‌ای درونی و معقول به پدیده‌ای محسوس، همانند شده است. «استعاره‌ها در اثر انتقال معنی از حوزه‌ای به حوزه‌ی دیگر باعث گسترش معنی می‌شوند. این انتقال معنا می‌تواند از حوزه‌ی معقولات به حوزه‌ی محسوسات باشد؛ برای نمونه در عبارت: کودکان شکوفه‌های زندگی هستند، برخی مفاهیم و ویژگی‌های شکوفه مانند طراوت، شادابی، بالندگی و آسیب‌پذیری به مفهوم کودک منتقل می‌شوند» (قاسم‌زاده، ۴۷). در فراز بالا، شاهد استعاره‌ی شناختی جهتی هستیم. در این عبارت، مفاهیم موجود در حوزه‌ی مقصود که ذهنی هستند، در قالب حوزه‌ی محسوس مبدأ، بیان شده‌اند بدین معنی که ارزش‌های برتر، دانش، شناخت و باور راستین و ... به مثابه کوه بلند است. از این رو همه‌ی معانی و مفاهیمی که با شنیدن حوزه‌ی مقصود به ذهن می‌رسد با همه‌ی سایه‌روشن‌هایش، بر حوزه‌ی مبدأ، بار می‌شوند و می‌بینیم که از راه این استعاره تا چه اندازه بر سنگینی، کیفیت و ارزشمندی بار مستعار منه یا حوزه‌ی مبدأ، افزوده می‌شود.

• در بیان ویژگی‌های مالک‌اشتر می‌گوید: «مالک و ما مالک، لو کان جبلاً لکان فنداً و لو کان حَجراً لکان صدلاً، لا یرتقیه الحافر و لا یوفی علیه الطائر» (حکمت ۴۴۳): مالک چه مالکی؟ به خدا اگر کوه بود، کوهی در سرفرازی یگانه بود و اگر سنگ بود، سنگی سخت و محکم بود که هیچ رونده‌ای به اوج

۱. استعاره گرفتن سیل برای دانش بر پایه‌ی تفسیر برخی مفسران از این فراز است. برای نمونه رک: مکارم شیرازی، ۱/ ۳۲۵.

قله‌ی او نمی‌رسید و هیچ پرنده‌ای بر فراز آن، پرواز نمی‌کرد. در این فراز نیز همچون تصویر پیشین درباره‌ی خود امام علی(ع)، ارزش‌های مالک‌اشتر بسان کوهی تصویر شده است که پای هیچ ستور و پَر هیچ پرنده‌ای را یارای رسیدن به بلندای آن نیست.

• «فُكِمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فُشِلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا» (خطبه‌ی ۳۷): آن‌گاه که همه از ترس سست شده، کنار کشیدند، من قیام کردم و آن هنگام که همه خود را پنهان کردند، من آشکارا به میدان آمدم و آن زمان که همه لب فرو بستند، من سخن گفتم. امام برای نشان دادن ارزش کار خود یعنی روشن‌گری و هدایت، از واژه‌ی «تَطَلَّعْتُ» (برآمدن یا طلوع کردن خورشید) بهره گرفته است که بر جهت فیزیکی بالا، دلالت دارد.

• «إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَّهِيَةٌ بِبَصَرِ الْأَعْمَى لَا يَبْصُرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا» (خطبه‌ی ۱۳۳): دنیا نهایت دید کوردلان است که آن سوی دنیا را نمی‌گردند. در این فراز، «نادان» به «نابینا» با وجه شبه عدم درک حقایق کارها، همانند شده است و چون مشبه حذف شده، استعاره‌ی تصریحیه است و به سبب قابل جمع بودن طرفین استعاره (کوری و نادانی)، وفاقیه نیز می‌باشد. در این فراز با همانند شدن انسان خواهان دنیا و غرق در خوشی‌ها به فرد نابینایی که توان درست‌دیدن را ندارد، مفهوم گمراهی و نادانی آن شخص، برجسته‌تر و پررنگ‌تر، جلوه داده شده است. کوردل بودن، بی‌توجهی به آخرت، در واقع حوزه‌های مفهومی هستند که از نظر ارزش در جهت پایین قرار دارند. اگر بخواهیم یک مبنای فیزیکی برای این جهت در نظر بگیریم، می‌گوییم: از جمله اموری که در اجتماع دارای ارزش است فضایل اخلاقی، پرهیزکاری، علم و آگاهی و ... هستند که همگی جهت بالا را نشان می‌دهند و برعکس مفاهیمی چون شرک، غم و اندوه، ناآگاهی، بی‌سوادی، بدی، ضعف، بیماری، پستی، بی‌منطقی، ناامیدی و ... جهت ارزشی پایین را نمایش می‌دهند. برای نمونه وقتی بگوییم: «فلانی در ورطه‌ی نادانی سقوط کرد»، با آوردن واژه‌ای که سیر نزولی و رو به پایین بودن را نشان می‌دهد، یک مفهوم بی‌ارزش را بیان کرده‌ایم.

• «الْحَمْدُ لِلَّهِ... الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ» (خطبه‌ی ۱): خدایی که افکار ژرف‌اندیش، ذات او را درک نمی‌کند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید. در این فراز، «زیرکی و هوشیاری» به «اراده‌های دوراندیش» و «ژرف‌نگری و دانش‌اندوزی جهت شناخت خداوند»، به «غواصی در دریا و شکار مروارید»، مانند شده است. «منظور از فطن در اینجا، معارف و علوم عقلی است که از خداوند و صفات او بحث می‌کند» (منتظری، ۹۳). در این فراز هم جهت بالا را می‌بینیم و هم جهت به‌سوی درون و مرکز را: از یک سو می‌گویید اندیشه‌های دور پرواز نمی‌تواند با سیر صعودی خود به ذات خداوند پی ببرد: لا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ (اشاره به جهت بالا)؛ خداوند در جایگاه هندسی بالا، تصور شده است. و از دیگر سو فرو رفتن در ژرفای دریا به جهت دستیابی به مروارید دانش و معرفت (غوص الفطن)، جهت درون را نشان می‌دهد. «واژه‌ی غوص، حرکت در ژرفای یک چیز است» (ابن‌میثم، ۱۰۷/۱).

نکته‌ی شایان توجه این است که در سخنان روزمره، معمولاً سیر به‌سوی جهت پایین را برای به رسیدن به اموری بی‌ارزش و منفی به‌کار می‌بریم از جمله درباره‌ی غم، بیماری، ناتوانی، نادانی و ... که پیش‌تر به نمونه‌هایی از آن اشاره شد اما در فراز بالا، استعاره با وجود داشتن سیر رو به پایین، دست‌یابی به یک ارزش و امر مثبت را نشان می‌دهد. بنابراین روشن می‌شود که نمی‌توان ادعا کرد جهت بالا در استعاره‌ها، همیشه معنایی مثبت را در بردارد و جهت پایین، معنایی منفی. این امر یک امری نسبی است و بستگی به جایگاه گوینده، مخاطب، موضوع مورد گفتگو، جایگاه مکانی هر یک از مشبه و مشبه به ... دارد. به چند نمونه‌ی دیگر استعار که نشان‌دهنده‌ی تقابل میان جهت بالا و پایین است نگاه کنیم:

- «أَقِيلُوا ذُؤَى الْمَرْوَاتِ عَثْرَاتَهُمْ فَمَا يَعْتَرِمُنَهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَ يَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ» (حکمت ۲۰): از لغزش جوانمردان درگذرید زیرا جوانمردی نمی‌لغزد جز آن که دست لطف خداوند او را بلند می‌کند. والامقام شدن انسان به‌عنوان ارزشی مثبت، هماهنگ با جهت بالا است که با واژه‌ی «رفع»، بیان شده است.
- «لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ مِنْ دُونِهِ بِالغَلْبَةِ وَ يَظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ» (حکمت ۳۵۰): مردم ستمکار را سه نشان است: با سرکشی به مافوق خود ستم روا دارند و به زیردستان خود با زور و چیرگی ستم می‌کنند و ستمکاران را یاری می‌دهند. معمولاً در گفتار روزمره، برای توصیف توانایی و چیرگی از واژه‌هایی که نشان بر جهت بالا دارد استفاده می‌شود. در فراز یادشده نیز برای توصیف زبردست و مغلوب، جهت پایین (دون) و برای فرد مسلط، جهت «فوق» به‌کار رفته است.
- «ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَا لَأَهْنُ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَةٍ مِنْهُمْ سَجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَتَنَصَّبُونَ» (خطبه‌ی ۱): سپس آسمان‌های بالا را از هم گشود و از فرشتگان گوناگون پُر نمود. گروهی از فرشتگان همواره در سجده‌اند و رکوع ندارند و گروهی در رکوعند و یارای ایستادن ندارند. اگر سجده و رکوع کردن فرشتگان تعابیر استعاری باشند، بر فروتنی و بر خاک افتادن آن‌ها (جهت پایین) در برابر معبودی والا (جهت بالا) دلالت می‌کند.
- «لَقَدْ طَرَّتْ شَكِيرًا وَ هَدَرَتْ سَقْبًا» (حکمت ۴۰۲): پَر درنیاورده پرواز کرده‌ای و در خردسالی آواز بزرگان سر دادی! (شکیر، نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می‌روید و نرم و لطیف است و سَقْب، شتر خردسال است زیرا شتر بانگ برنیآورد تا بالغ شود. امام این فراز را هنگامی گفت که شخصی در حضور او سخنی بزرگ‌تر از شأن خود گفته بود. در اینجا برای وصف آن شخص کوتاه‌مقام، واژه‌ی پرواز کردن به‌کار رفته است؛ اگرچه این واژه جهت بالا را نشان می‌دهد و ظاهراً در تناقض با توصیف شخصی پست‌مرتبه است اما با آمدن واژه‌ی «شکیر» که بر کوچکی و ناپختگی نشان دارد، بر بیپه‌ده یا نه به‌هنگام سخن گفتن آن شخص، اشاره شده است. بنابراین گاه ممکن است نویسنده، استعاره‌ای جهتی را در توصیف شخص یا چیزی به‌کار ببرد که در ظاهر با جایگاه او تناقض داشته باشد (مانند پرواز برای شخص دون‌مرتبه در اینجا) اما وجود یک نشانه‌ی لفظی یا معنوی (مانند قصد طعنه‌زدن یا تهکم در این‌جا)، نامناسب بودن جهت بالا را برای استعاره به آن شخص، نشان می‌دهد. در واقع گوینده قصد

طعن‌زدن یا مسخره کردن آن شخص را دارد همان‌گونه که گاه در گفتار روزمره می‌گوییم «فلانی عجب آدم بزرگی است» ولی هدف ما کوچک‌نمودن آن شخص است.

- «هم موضعُ سرِّه و لَجْأُ أمره و عَيْبَةُ عِلْمِه و مَوْتَلُ حُكْمِه و كُهُوفُ كُتْبِه و جبال دینه» (خطبه‌ی ۲): عترت پیامبر جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند. «واژه‌ی جبال (کوه‌ها) از این حیث برای پیشوایان حق، استعاره شده که معمولاً آدمیان برای رستن از خطرهای و آفت‌هایی همچون سیل به آغوش کوهستان پناه می‌برند» (زمانی، ۲۲). بلندا و فراز کوه بر جهت بالا دلالت دارد و این با جایگاه والای خاندان پیامبر از دیدگاه علی(ع)، سازگاری دارد از این جهت که پناه آوردن به آن، از خطر سیل گمراهی در امان نگاه می‌دارد.

- در فراز «بنا اهتدیتم فی الظلماء و تسنمتم ذروة العلیاء» (خطبه‌ی ۴): به‌وسیله‌ی ما از تاریکی جهالت نجات یافته و به اوج ترقی رسیدید. «سنام یا کوهان شتر که تقریباً بالاترین بخش پیکر آن است، استعاره از بلند پایگی اهل بیت آمده است» (زمانی، ۲۴).

- «ضَعُوا تيجانَ المفاخرة» (خطبه‌ی ۵): تاج‌های برتری‌جویی را بر زمین نهدید. در این فراز هم میان تاج و افتخار یا فرازمندی، تناسب جهتی دیده می‌شود. البته از آن جایی که از دید علی، خودبزرگ‌بینی یا تاج بزرگی بر سر نهادن، پدیده‌ای بی‌ارزش به‌شمار می‌آید، سفارش کرده که مردم این تاج را بر زمین بگذارند و بدین‌گونه تصویری ناسازواره، ترسیم کرده است. پس اگرچه ظاهراً تاج بر جایگاه و جهت بالا دلالت دارد اما چون به بی‌راهه و فساد می‌کشاند، در واقع باید این تصویر استعاری را در جهت حرکتی پایین به‌شمار آورد.

این را هم بگوییم که معمولاً در متون ادبی برای امور پست و پایین یا بی‌ارزش، واژگان با رنگ‌های تیره و خنثی یا واژه‌های دال بر جایگاه پست، به‌کار گرفته می‌شود و برعکس برای امور معنوی و باارزش، واژه‌های با رنگ‌های روشن‌تر که بر جایگاه والا نشان دارند، استفاده می‌شود. برای نمونه در متون زاهدانه که خطبه‌های امام علی(ع) به این متون نزدیک است، نوع واژگانی که برای توصیف دنیا و مادیات آمده با واژگان، اصطلاح‌ها و حتی تشبیه‌های در پیوند با امور معنوی و جهان آخرت، تفاوت دارد. در استعاره‌ها نیز چنین است؛ واژه‌ی «تاریکی» برای «نادانی» استعاره گرفته می‌شود در این فراز نهج‌البلاغه: بنا اهتدیتم فی الظلماء و تسنمتم العلیاء (خطبه‌ی ۴)، «تاریکی، استعاره از نادانی است با وجه مشابهت عدم تشخیص و درک درست از حقایق» (ادیبی‌مهر، ۶۳). و به‌همین شکل، خاک و زمین به حیوان درنده (همان، ۹۸)، «کسی که در بیت‌المال خیانت می‌کند» به «حیوان چرنده در علف» (همان، ۱۰۲) و «دنیای مادی» به «غذای ته‌ماننده در دهان» (ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲۰: ۱۷۳)، مانند می‌شود. و این یک امر طبیعی است و هرگز ویژه‌ی نهج‌البلاغه نیست؛ اما از آن جایی که این کتاب دربردارنده‌ی متون اخلاقی، زاهدانه و عطاگونه‌ی زیاد است و از ویژگی‌های متون اسلامی متأثر از قرآن این است که امور زمینی و این‌جهانی

را در برابر امور معنوی و ماورایی، پست و بی‌ارزش به‌شمار می‌آورد، طبیعی می‌نماید که شاهد چنین تصاویری باشیم. بازتاب این تصاویر را به روشنی می‌توان در تشبیه‌ها و استعاره‌هایی که در توصیف این امور آمده‌اند، دید.

کوتاه‌سخن اینکه جهت استعاره‌ها و نوع واژگانی که به هر پدیده‌ای نسبت داده می‌شود، بستگی به ایده و اندیشه‌ی نویسنده‌ی آن دارد؛ نه اینکه به‌طور مطلق و در هر متنی مثلاً برای توصیف دنیا، از واژه‌های تیره استفاده شود. چه بسا در شعرهای سرایندگانی چون ولیدبن یزید، ابونواس، رودکی و دیگران که دیدی دیگرگونه نسبت به امور این‌جهانی وجود دارد، واژگان و اصطلاح‌های در پیوند با آن هم، رنگارنگ‌تر، شادتر و گونه‌گون‌تر باشد.

## ۲. جهت درون و بیرون

در برخی استعاره‌ها، دو طرف استعاره یا تشبیه، اشاره به معانی دارند که نمایش‌دهنده‌ی دو جهت فیزیکی ناهم‌ساز درون و بیرون هستند یعنی این معانی بر پایه‌ی طباقی جهتی درون و بیرون قرار گرفته‌اند. یکی از موارد این پدیده، به‌ویژه زمانی است که گوینده یا نویسنده یکی از اندام بدن چون چشم و سر را به‌کار ببرد اما منظور او نه همین چشم ظاهری بلکه چشم و سر جان باشد. اکنون نمونه‌هایی از این گونه استعاره‌ها را در نهج‌البلاغه بررسی می‌کنیم:

- «و ألبستکم العافیة من عدلی» (خطبه‌ی ۸۷): پیراهن عافیت را با عدل خود به اندام شما پوشاندم. در این فراز جامه‌ی درونی عافیت به لباسی که انسان بر تن می‌کند، با وجه تشابه «مایه‌ی آرامش بودن»، مانند شده است. نمونه‌ی این مورد را در قرآن می‌بینیم آنجا که آمده است: «و ثيابک فطهر» (مذثر: ۴): جامه‌ات را پاک کن؛ که اشاره به لباس درونی یا همان اخلاق، پرهیزکاری، ایمان و... دارد. نیز دقت کنید در آیه‌ی «یا بنی آدم قد أنزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً و لباساً التَّقوی و هو خیر» (اعراف: ۲۶). نیز در فراز «فَالْبَسْ لَهُمْ جَلْبَاباً مِنَ اللَّیْنِ تَشْوِبُهُ بَطْرَفٌ مِنَ الشَّدَّةِ» (نامه‌ی ۱۹) نیز مانند فراز یادشده، نرمی یا مهربانی (لباس باطن)، به جامه‌ای مانند شده است که بر تن کسی پوشانده می‌شود.

- «إنما الدنیا منتهی بصر الأعمی، لا یُبصر ممّا وراءها شیئاً، و البصیر ینفُذها بصره و یعلم أنّ الدارَ وراءها» (خطبه‌ی ۱۳۳): همانا دنیا نهایت دید کوردلان است که آن سوی دنیا را نمی‌نگرند اما انسان آگاه، نگاهش از دنیا عبور کرده و از پس آن، سرای جاویدان آخرت را می‌بیند. در این فراز، شخص آگاه از اسرار امور، به نگاه‌کننده و ناآگاه به کور، مانند شده است. انسان آگاه و هوشیار می‌تواند از مرز این جهان مادی بگذرد و جهان دیگر را ببیند (جهت بیرون) یعنی آن را باور یا درک کند اما افق دید فرد ناآگاه، کوتاه تصویر شده است گویی تنها پیش روی خود را می‌بیند و چیزی از پس آن را در نمی‌یابد.

- «لسان العاقل وراء قلبه و قلب الأحمق وراء لسانه» (حکمت ۴۰): «قلب الأحمق فی فیه و لسان العاقل فی قلبه» (حکمت ۴۱): زبان عاقل در پشت قلب او است و قلب احمق در پشت زبانش قرار دارد؛ قلب

احمق در دهان او و زبان عاقل در قلب او قرار دارد. با توجه به مفهوم این دو فراز پُرروشن است که واژه‌ی «لسان»، نه بر اندامی بیرونی یا جسمی بلکه بر زبان درونی (اندیشه)، چشم‌زد دارد.

- «زَرَعُوا الفجور و سَوَّه الغرور و حصدوا الثُّبُور» (خطبه‌ی ۲)؛ در این فراز استعاره‌ی لطیفی است. «پاشیدن فسق در قلب منافقان به کاشتن دانه در زمین، مانند شده است» (ابن میثم، ۱/۲۴۷). در اینجا فسق چون دانه‌ای فرض شده است که در درون و ژرفای زمین قرار می‌گیرد و درخت بدبختی و عذاب به بار می‌آورد. واژه‌ی «زرع» (کاشتن) بر جهت درون اشاره دارد زیرا معمولاً دانه را در دل زمین می‌کارند؛ از این رو استعاره‌ی ما، جهتی است.
- «أیها الناس شُقُوا أمواج الفتن بسفن النجاة» (خطبه‌ی ۵)؛ در این فراز، امواج دریا استعاره از فتنه است به این دلیل که هر دو سبب نابودی می‌شوند و کشتی هم استعاره از ابزار رهایی است. واژه‌ی «شُقُوا» به معنای شکافتن امواج و وارد شدن به آن، حرکت به سوی درون و مرکز را نشان می‌دهد.

### ۳. جهت مرکز و حاشیه‌ای

در این نوع استعاره‌ها یک امر یا شخص به‌عنوان مرکز و محور قرار می‌گیرد و پویایی و دوام آن‌چه پیرامون آن می‌آید، بستگی به ایستایی و ثبات آن امر محوری دارد. برای نمونه خورشید میان دیگر ستارگان آسمان و قطب آسیاب وسط سنگ آسیاب و ملکه‌ی زنبور عسل میان دیگر زنبورها، چنین نقشی را دارند. محوریت عناصر مرکزی، تنها نسبت به عناصر حاشیه‌ای آن معنا می‌یابد؛ به دیگر سخن بحث محوری و یا حاشیه‌ای در این نوع استعاره‌ها، نسبی هستند. البته امر محوری همیشه نقش مثبت ندارد و بالارزش به‌شمار نمی‌آید چنان‌که پس از این در فرازی که در نکوهش کوفیان است، می‌بینیم.

به چند نمونه از این گونه استعاره در نهج‌البلاغه نگاهی بیاندازیم:

- «...ثم زینها بزینة الكواكب و ضياء الثواقب و أجرى فیها سراجاً مُستطیراً و قمراً مُنیراً» (خطبه‌ی ۱)؛ آنگاه فضای آسمان پایین را به‌وسیله‌ی نور ستارگان درخشانده، زینت بخشید و در آن چراغی روشنایی‌بخش (خورشید) و ماهی درخشان به‌حرکت درآورد. شاهد ما در این فراز، واژه‌ی «سراج» است که استعاره از خورشید گرفته می‌شود و علت همانندی این است که «خورشیدی که در مرکز جهان قرار گرفته، چون چراغی قوی و پرنور است که پیرامون خود را روشن می‌کند» (ابن میثم، ۱/۱۴۸). خورشید و ماه روشنایی‌بخش روز و شب هستند و به‌عنوان دو ستاره‌ی نورانی در مرکز آسمان و دیگر ستارگان قرار گرفته‌اند.

- «فإذا كان ذلك ضربَ یَعسوبُ الدینِ بذنبه فیجتمعون إلیه كما یجتمع قَزَعُ الخریف»: چون آن‌گونه شود، پیشوای دین قیام کند، پس مسلمانان پیرامون او چونان ابر پاییزی گردآیند (غرائب کلامه ۱). «یَعسوب» یعنی رهبر و ملکه‌ی زنبور عسل که در این‌جا استعاره‌ی مصرحه از پیشوا و رهبر دین گرفته شده است بدین معنا که مردم همواره به پیشوا نظر دارند و از او پیروی می‌کنند.

در سخنی دیگر امام علی خود را ملکه‌ی زنبور عسل معرفی می‌کند و می‌گوید: «أنا يعسوب المؤمنین» (حکمت ۳۱۶). به‌گفته‌ی عبدالرسول چمن‌خواه در ادبیات عرفانی تعبیر زیبایی «میر نحل» به‌جای «یعسوب دین» نشسته است (ص ۳۰۰). خاقانی تصویری را که در فراز بالا آمده، چنین اقتباس کرده است:

یعسوب امت است علی‌وار از آن که سوخت زنبور خانه‌ی زر و سیم آذر سخاش

مولوی هم از اصطلاح «میر نحل» این‌گونه بهره برده است:

چون میر نحلّم یار شد شهدم به گفتار آمده (چمن‌خواه، ۳۰۰).

• «إنما أنا قطب الرّحا تدور علیّ و أنا بمکانی، فإذا فارقتهُ استحارَ مدارُها و اضطرّ ثفألُها» (خطبه‌ی ۱۱۹): من چونان محور سنگ آسیاب، باید بر جای خود استوار بمانم تا همه‌ی امور کشور، پیرامون من و به‌وسیله‌ی من به گردش درآید، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد. علی(ع) در این فراز با کمال هنرمندی و در قالب تمثیلی زیبا نقش فرماندهی خود را چون محور سنگ آسیاب تصویر می‌کند که بدون آن، سنگ آسیاب فرو می‌پاشد و نمی‌تواند بر مسیر خود بچرخد. در این عبارت، جایگاه محوری امام بر جهت مرکز و جایگاه پیروانش بر حاشیه، دلالت دارد.

• در نکوهش کوفیان می‌گوید: «رایة ضلالٍ قد قامت علی قُطبها» (خطبه‌ی ۱۰۸): پرچم گمراهی بر پایه‌های خود برافراشته شده است. وی کوفیان را بسان پرچم گمراهی تصویر می‌کند که بر قطب یا پایه‌ی خود جای گرفته است و پیروانشان پیرامون آن پرچم گرد آمده‌اند. نقش محوریت کوفیان در گمراهی مردم، اشاره به جهت مرکز در این استعاره دارد. نیز علی(ع) در فراز: «قامت الفتنة علی القطب» (نامه‌ی ۱)، به محوریت فتنه‌گری سران ناکثین در کوفه چشم‌زد دارد.

• «ما هی الا کوفة أقبضها و أبسطها، إن لم تکنی إلا أنت، تهبّ أعاصیرُک، فقبحک الله» (خطبه‌ی ۲۵): اکنون جز شهر کوفه در دست من باقی نمانده است که آن را بگشایم یا ببندم. ای کوفه اگر فقط تو برای من باشی، آن هم برابر این همه مصیبت‌ها و طوفان‌ها؛ چهره‌ات زشت باد! اقبض و ابسط: دخل و تصرف در امور. در استعاره جهتی فوق شهر کوفه در این برهه از زمان مرکزیت توجه امام را به‌خود اختصاص داده است. این سخن زمانی از سوی علی(ع) ایراد شد که پیاپی یاران او و شهرهای زیر تسلط آن‌ها، از دست آن‌ها بیرون می‌رفت و همه‌ی فرمانداران او به کوفه و نزد علی برمی‌گشتند. قبض و بسط در امور کوفه بدان معناست که این شهر، تنها شهری‌ست که اکنون و پس از شکست در دیگر مناطق، در مرکز توجه علی قرار دارد و او می‌تواند در امور آن، دخل و تصرف و اندیشه کند. از همین روست که در آغاز این فراز می‌گوید: تنها در کوفه است که می‌توانم فرمان‌روایی کنم....

چنان‌چه گفتیم از یک‌سو می‌توانیم کوفه را در مقایسه با دیگر شهرهای زیر نفوذ او، به‌عنوان محور و مرکز توجه و چیرگی علی(ع) بدانیم و از دیگر سو می‌توان آن را در حاشیه و بی‌ارزش نسبت به دیگر



سرزمین‌های موجود در قلمرو اسلامی آن زمان دانست؛ زیرا ایشان پس از گفتن فراز بالا به بیتی مثال می‌آورد و می‌خواند:

لَعْمَرُ أَبْيَكِ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنَّنِي عَلَى وَضْرٍ مِّنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٍ

برگردان: سوگند به جان پدرت ای عمرو که سهم اندکی از پیمانۀ داشتم.

واژه‌ی «وضر» در این بیت به معنای چربی یا چرکینی ته ظرف غذا است (ابن منظور، زیر ریشه‌ی وضر). می‌بینیم که ایشان کوفه را به چه چیزی مانند کرده است؛ بنابراین کوفه از این جهت، نقشی حاشیه‌ای و بی‌ارزش در مقایسه با دیگر نواحی دارد. پس می‌بینیم که مرکز یا حاشیه قرار دادن عناصر داخل متن، نسبی هستند.

• «كَأَنِّي بَكٍ يَا كُوفَةَ تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاظِيَّ تُعْرِكِينَ بِالنَّوْازِلِ وَ تُرْكِبِينَ بِالزَّلَازِلِ (خطبه‌ی ۴۷): ای کوفه تو را می‌نگرم که چونان چرم‌های بازار عکاظ کشیده می‌شوی، زیر پای حوادث لگدکوب می‌گرددی و حوادث فراوان تو را در برمی‌گیرد. «در این تصویر معقول به محسوس که به صورت استعاره‌ی مصرحه بیان شده، امیرالمؤمنین به گسترش یافتن شهر کوفه و بسیار شدن آشوب و فتنه در آن به موازات این گسترش، اشاره دارد» (چمن‌خواه، ۱۷۰). از آنجایی که این استعاره تصویر گسترش و حرکت یا کش آمدن چرم را به سوی اطراف نشان می‌دهد و این تصویر با گسترش دامنه‌ی آشوب در زندگی کوفیان هماهنگی دارد، شاید بتوانیم آن را در جهت حرکتی حاشیه‌ای به‌شمار بیاوریم.

### نتیجه‌گیری

رویکرد نوین استعاره، استعاره را تنها پدیده‌ای که در سطح واژگان، نمی‌داند بلکه نقش اندیشه را در آن، محوری و مهم می‌داند.

فرآیندهای اندیشه‌ی انسان، معمولاً به‌گونه‌ای استعاری سامان یافته است.

بر پایه‌ی دیدگاه نوین، استعاره را باید فراتر از یک صنعت ادبی و دارای نقشی محوری در زندگی و تجربه‌های روزمره‌ی خود بدانیم.

به‌طو کلی دوره، زبان و جامعه‌ای که متن نهج البلاغه در آن آفریده شده است، بیش‌تر مجال ظهور تشبیه یا الیگوری است و نه استعاره یا متافور.

انتزاعی بودن بسیاری از متون دینی، جدا از زبان جامعه‌ی هم‌عصر آن، احتمال وجود استعاره‌های زیادی را در آن متون، القا می‌کند.

در استعاره‌های جهتی نهج البلاغه همیشه جهت بالا، دربردارنده‌ی معنای مثبت و جهت پایین، در بردارنده‌ی معنایی منفی و بی‌ارزش نیست بلکه این، امری نسبی است و بستگی به جایگاه گوینده، مخاطب، موضوع مورد گفتگو، جایگاه مکانی هر یک از مشبه و مشبه‌به و ... دارد.

---

در استعاره‌های دارای دو جهت معنایی درون و بیرون در نهج‌البلاغه و دیگر متون اسلامی به‌دلیل توجه ذاتی این دین به درون‌گرایی و امور معنوی و دوری از ظاهر و صورت بیرون انسان، معنای دال بر جهت بیرونی، معمولاً بی‌ارزش، پست و یا کم‌اهمیت، جلوه داده شده است. در استعاره‌های دارای جهت مرکز و حاشیه، محور یا حاشیه قرار گرفتن هر یک عناصر، امری نسبی و با توجه به دیگر عناصر، سنجیده می‌شود.

## منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابن ابی الحدید (۱۹۶۷م)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م)، لسان العرب، بیروت، دارصادر، چاپ نخست.
- ابن میثم بحرانی، کمال الدین (۱۳۷۹)، شرح نهج البلاغه، تصحیح جمعی از محققان، تهران، نشر کتاب، چاپ نخست.
- ادیبی مهر، محمد (۱۳۸۶)، تحلیل ارکان استعاره‌های پیچیده‌ی نهج البلاغه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نخست.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۴۳۰هـ - ۲۰۰۹م)، اسرار البلاغه، تحقیق محمدالفاضلی، بیروت، المكتبة العصرية
- چمن خواه، عبدالرسول (۱۳۷۶)، پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد «تصویر و تمثیل در نهج البلاغه»، رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، ایران، دانشگاه شیراز.
- دشتی، محمد (۱۳۸۱)، ترجمه‌ی نهج البلاغه، قم: انتشارات مشهور، چاپ پانزدهم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۷)، ارسطو و فن شعر، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ نخست.
- زمانی جعفری، کریم (۱۳۶۷)، درآمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ نخست.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۲)، نشانه‌شناسی کاربردی، تهران، نشر قصه، چاپ نخست.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۳)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران، سوره مهر
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۰)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی، مرتضی مطهری، تهران، نشر آخوندی.
- عسکری، ابوهلال (۱۳۷۲)، الصناعتین، ترجمه‌ی محمد جواد نصیری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نخست.
- فاضلی، محمد (۱۳۶۵)، دراسته و نقد فی مسائل بلاغیه هامة، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ نخست.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۷۹)، استعاره و شناخت، تهران، انتشارات فرهنگیان، چاپ نخست.
- کردزعفرانلو کامبوزیا، عالیه و حاجیان، خدیجه (۱۳۸۹)، مقاله‌ی «استعاره‌های جهتی قرآن با رویکرد شناختی»، فصلنامه‌ی نقد ادبی، سال سوم، شماره‌ی نهم، بهار.
- گلفام، ارسلان و یوسفی‌راد، فاطمه (۱۳۸۱)، مقاله‌ی «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»، مجله‌ی تازه‌های علوم شناختی، سال چهارم، شماره‌ی سوم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۸)، پیام امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ نخست.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۸۳)، درس‌هایی از نهج البلاغه، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ دوم.
- نورمحمدی، مهتاب و فردوس آقاگل‌زاده و ارسلان گلفام (۱۳۹۱)، مقاله‌ی «تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج البلاغه رویکرد زبان‌شناسی شناختی»، مجله‌ی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۲۲، بهار.

- 
- هاوکس، ترنس (۱۳۸۰)، استعاره، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
- Lakoff, George and Johnson, mark(2003) metaphors we live. By chikago, the university of chikago press.
  - Lakoff, George and Johnson, mark(1999) philosophy in the flesh: the embodied mind and it's challenges to western thought. New York, basic books.